



نشان از لاله ها

«سازمان فاروق شهر دارالعلماء»

مجموعه دوم

رضا علی بابا

انتشارات همای دانش

فہرست

- ۵..... سخن مؤلف
- ۶..... من واژگون رقصیدہ ام
- ۷..... عید علی رضا سلطانی
- ۱۰..... شہید محمد علی باقریان
- ۱۴..... شہید شمس الدین ازدری
- ۱۷..... شہید سید محمد آدہ
- ۲۰..... شہید علی صلاح الدین
- ۲۴..... شہید علی اصغر اسدی
- ۲۷..... شہید محمد صادق رفیعی
- ۳۰..... شہید محمد علی شاعری
- ۳۳..... شہید جلال الدین موفق یامی
- ۳۶..... شہید عباس علی (مجیدی) عبدی گنبد حق
- ۳۹..... شہید محمد تقی سبحان پور یامی

- ۴۳ شهید محمد تقی صبح خیز یامی
- ۴۶ شهید بهرام ایمن یامی
- ۴۹ شهید محمد سیدی استاد
- ۵۲ شهید علی بابا صادقی
- ۵۵ شهید سید محمد برایی
- ۵۸ شهید رحمان اخگر
- ۶۰ شهید غلامرضا اسفندیار
- ۶۲ شهید سید احمد اخگر نقیب زاده

سخن مؤلف:

خداوند را شاکرم که بر من منت نهاد تا یکی از
آرزوها و رویاهای شیرینم را تحقق بخشم و برای
شناساندن هم رزمانم که به حق اسلام و انقلاب
ایستاده نمودند؛ گامی هرچند کوچک بردارم.
چند ساعت نگارنده اندک است؛ اما در پیمانی
که با شهدای ام هرگز کوتاهی نخواهم نمود
و ترویج سبک زندگی انقلابی خداقل خدمتی است که
انتظار می رود.

هنوز آرزوهای روزهای دلگساست را که در
غروب های دلگیر زندگهای شب الف الرشید،
استخبارات و تکریت ۱۱ که امید به شهادت شده بود
را بنخاطر دارم. در همان حال و هوای پایداری است

با خدای خود عهد بستم که اگر این مسافر از قافله جا مانده دوباره فرصتی یابد برای اثبات حقانیتش دوباره میدان جهاد پا خواهد گذاشت. فقط اندک تنهائی که گذر زمان ایجاد نموده است این است که سرخ بندگانم، جایگزین اسلحه شده است.

ای شهیدان پیشدادی، سوگند به قلم که هرگز قلم بر زمین ننهد و اسلحه ای برای یافتن نشان لاله های سرخ حسینی غفلت نبرد.

شهیدان جاری تر از آب و پودنه تر از باد از مرزهای خاک گذشتند و آتش عشق را با شعله های لاله گون خویش به افلاک بردند. ایستادن خورشید در رگهای زمین و زمان جاری است. شاهدانی که در هجوم حادثه حسرت شنیدن یک آخ را نیز بر زمین دشمن نهادند. آنان که رفتند کاری حسینی کردند،

اینک هر که پیامبر خون شهیدان نباشد؛ یزیدی است.
 کاروانیان بار بر بسته اند و این بیابان را بدرود گفته
 اند و ما ماندگان و راندگان ارض هبوط قدری از
 لای این آبگیر بر می گیریم تا در عبور از کویر رنج
 شایسته ای همراهمان باشد. گرچه از شهیدان
 گفتم در دورگارتوانستن، کاری است؛ کارستان.
 بگذار سر و پایشان سنگ آفتاب باشد بر شیشه بلند
 شب. شاید باغ فصل آدمیان دوباره بشکفتد و
 درخت توحید در خاک و بود شرک زده آدمی
 دوباره به بار نشیند و بارور و بار آید گردد. چنین
 تقدیرمان شد که کمر همت بر بندیم. روایت
 حماسه سازان بلند همت و جاویدان دل خواست